



Reflections on the Three Elements of History in Bastani Parizi View (Time, Place, Agentes)

Fakhri Zangiabadi¹ & Ali Nazemianfard²
(43-66)

Abstract

Mohammad Ebrahim Bastani Parizi (1304-1393) is one of the most famous Iranian scholars who, with his unique style, has succeeded in creating many works in the field of historical studies. Although he did not follow the usual academic style in these works, he combined history with auxiliary sciences; But in the contents of his various works, one can find - explicitly or implicitly - things that stem from his theoretical reflections and the foundations of his historical thought. In his opinion, what are the existential components of history and what is their role in historical studies? In his ontology, the three elements of time, place and actors are the basic structures that create the formation of history. The nature of these elements and their correlation in the creation of historical events are the main axes which are in the focus of this research. The findings of the current study, which is based on a descriptive-analytical method, show that- in Bastani Parizi thought- although space can act as a factor for the identification and determination of actors, and provides the basis for their success and failure, ignoring the element of time can drive back the action of actors and its geographical context, from the historical arena to the mythical realm.

Keywords: Bastani Parizi, The basic structures of history, time, place, agents.

Received: 19, June, 2021; Accepted: 16, March, 2022

doi
10.22059/jhss.2021.325437.473427
Print ISSN: 2251-9254-Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

1. Email of the corresponding author: zangiabadi.fakhri@gmail.com

Ph. D. in Post-Islamic Iranian History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2. Associate Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

تأملاتی در باب عناصر سه‌گانه تاریخ از منظر باستانی پاریزی (زمان، مکان و کنشگران)

فخری زنگی آبادی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

علی ناظمیان فرد^۱

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

علمی - پژوهشی

چکیده

محمدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۹۳-۱۳۰۴) از نامدارترین پژوهشگران ایرانی است که با سبک منحصر به فرد خود، به خلق آثار فراوانی در عرصه مطالعات تاریخی توفیق یافته است. گرچه او در این آثار، از سبک رایج دانشگاهی پیروی نکرده و تاریخ را با دانش‌های کمکی به هم درآمیخته است؛ اما در خلال مندرجات آثار گوناگون او مواردی را - به تصریح یا تلویح - می‌توان یافت که از تأملات نظری و مبانی فکر تاریخی وی مایه می‌گیرند. در اندیشه باستانی پاریزی، مؤلفه‌های وجودی تاریخ کدام‌اند و چه سهمی را در تاریخ‌شناسی به خود اختصاص می‌دهند؟ در نگرش وجود شناسانه او، عناصر سه‌گانه زمان، مکان و کنشگران، در حکم سازه‌های بنیادینی هستند که شاکله تاریخ را پدید می‌آورند. ماهیت هر یک از عناصر یادشده و همبستگی آنها در آفرینش رویدادهای تاریخی، عمده‌ترین محورهایی هستند که در کانون توجه این پژوهش جای دارند. یافته‌های این مطالعه که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد که در اندیشه باستانی پاریزی، مکان گرچه می‌تواند به مثابه عاملی برای تشخیص و تعیین کنشگران عمل کند و زمینه را برای کامیابی و ناکامی آنها فراهم سازد، اما نادیده گرفتن عنصر زمان می‌تواند کنش کنشگران و بستر جغرافیایی آن را از عرصه تاریخی به ساحت اسطوره‌ای پس براند.

واژه‌های کلیدی: باستانی پاریزی، عناصر سه‌گانه تاریخ، زمان، مکان، کنشگران.

۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری هر مورخ، بی‌تردید از تاریخ‌نگری او تأثیر می‌پذیرد. بینش فلسفی، در حکم یک نظام اندیشه‌ای است که مورخ در پرتو آن به تاریخ می‌نگرد و به مدد آن به تفسیر رویدادها همت می‌گمارد. باستانی پاریزی که بیشتر عمر خود را صرف تدریس و پژوهش در عرصه مطالعات تاریخی نمود، در تاریخ‌نگری خود از نوعی بینش فلسفی مایه می‌گرفت که با تعمق در آثار او می‌توان به مبانی آن دست‌یافت. اذعان صریح او به این نکته که «آن‌کس که با تاریخ سروکار داشته باشد، حتی اگر یک دوران کوتاه را هم با دیده تعمق و بصیرت ورق بزند..... دیدی فلسفی در زمینه روشن ذهن خود ایجاد

خواهد کرد» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۴)، خود نشانه آشکاری از حضور اندیشه فلسفی در نزد او باید دانست.

در نظام اندیشه‌ای باستانی پاریزی، سقف تاریخ بر کدام ستون‌ها بنا شده است و کدام مؤلفه‌ها، به باور او، در صورت‌بندی تاریخ مدخلیت دارند؟ آنچه از گفتار او مستفاد می‌شود، این است که «زمان»، «مکان» و «شخصیت»، اضلاع همبسته‌ای هستند که مثلث تاریخ را پدید می‌آورند (همو، ۱۳۸۰: ۱۳۷). این سخن، مفید این معناست که رویدادهای تاریخی، محصول تقارن حضور و تلاقی سه عنصر زمان، مکان و کنشگران می‌باشند؛ یعنی هر حادثه‌ای که برای آن بتوان یک کنشگر انسانی در نظر گرفت، تنها در سایه پیوند با موقعیت مکانی و زمانی است که می‌تواند جامه حدوث بر تن کند و به مثابه امر واقع در کانون توجه مورخان جای گیرد (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

در تاریخ‌شناسی باستانی پاریزی، کنشگر تاریخی است که در شرایط زمانی و مکانی خاص خود می‌تواند تاریخ‌ساز شود (رنجبر، ۱۳۹۵: ۴۲). محیط و مکان نیز در حکم «سرمایه تشخص و تعیین» است که اساس تاریخ یک قوم را پیریزی می‌کند (باستانی پاریزی، ۱۳۹۰: ۳۵۳). تاریخی بودن، فردیت و عدم تکرار وقایع در تاریخ، از منظر او، تنها با پذیرش مفهوم زمان و سیالیت آن معنا خواهد یافت (همو، ۱۳۸۲ الف: ۴۸).

پژوهش حاضر، از حیث عنوان و مسئله، از هیچ پیشینه‌ای برخوردار نیست. مطالعات سودمندی که تاکنون حول محور باستانی پاریزی به عمل آمده، عمدتاً ناظر به تاریخ‌نگاری او می‌باشند. سیمین فصیحی در کتاب «جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی» (مشهد، نشر نوند، ۱۳۷۲)، به گاه بررسی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی، با برشمردن دو خصیصه «مابعدالطبیعه گرایی» و «مردم‌گرایی» در کار او، معتقد است که «ضعف بینشی و روشی» در تاریخ‌نگاری باستانی موجب شده است که آثار وی به «ژورنالیسم سطحی‌نگر» و «تنزل تا سطح توده‌ها» کشیده شوند. عبدالرسول خیراندیش در مقاله «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری دکتر باستانی پاریزی» (مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۷۵، بهمن ۸۲)، در مقام شرح و بیان سبک آنالیتیک باستانی پاریزی است که با نگاه همدلانه او به تاریخ از صورتی تألیفی برخوردار شده است. محمدعلی رنجبر در مقاله «پارادایم شناسی باستانی پاریزی» (نشریه پژوهش‌های علوم تاریخی، شماره ۱، تابستان ۹۵) کوشیده است تا وجوه سه‌گانه هستی‌شناختی،

معرفت‌شناختی و روش‌شناختی را در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی بازجوید و نشان دهد که چگونه تلفیق این سه مؤلفه پارادایمیک، تاریخ‌نگاری او را تشخیص بخشیده است. حسین آبدیان نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی» (ایران نامه، شماره ۳۰، پاییز ۹۴) در تلاش است تا برای تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی، نوعی پشتوانه فلسفی جستجو کند. گوئل کهن در مقاله «فراخ‌نگری و انگیزه پروری باستانی پاریزی» (نشریه بخارا، شماره ۹۹، تابستان ۹۳)، با توجه به نگرش سیستمی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی و آمیختگی طنز با جزء و کل رویدادها در این سبک، مدعی شده که او این شیوه را عالمانه برای گریز از محدودیت‌های زمانه برگزیده است. رضاشاه ملکی در مقاله «هویت و انسان‌گرایی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» (فصلنامه جندی‌شاپور، شماره ۲، تابستان ۹۴) در پی آن است تا مؤلفه‌های هویتی انسان ایرانی را از دیدگاه باستانی پاریزی مورد واکاوی قرار دهد و سهم هرکدام را به تفاریق باز نماید. زهره رضایی و همکارانش نیز در مقاله «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» (مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۹۷) به اهتمام باستانی پاریزی جهت بهره‌مند ساختن توده‌ها از تاریخ پرداخته و نشان داده است که او آگاهانه این روش را که حاصل همنشینی تاریخ، ادبیات، فرهنگ مردم و مثل‌های عامیانه هست، برای افزایش آگاهی تاریخی توده‌ها برگزیده است.

با این اوصاف، «عناصر سه‌گانه تاریخ» در کانون توجه هیچ‌یک از پژوهش‌های به‌عمل‌آمده قرار نگرفته است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با پر کردن این خلأ، ضرورت توجه به این موضوع را از منظر باستانی پاریزی مورد کاوش قرار دهد و اهمیت هر یک از سه عنصر زمان، مکان و کنشگران را به تفاریق باز نماید.

۲. کنشگران

کنشگر تاریخی، نخستین عنصری است که در تکوین رویداد تاریخی ایفای نقش می‌کند. اوست که با فعل یا ترک فعل، در زمان و مکان خاص، مصدر وقوع واقعه‌ای می‌شود و به‌عنوان فاعل عامل و یا فاعل آمر، در حدوث حادثه به نقش‌آفرینی می‌پردازد. در واقع، او می‌داند که در تاریخ روایت خواهد شد و کنش وی از حیث غایت، انگیزه، تناسب وسیله و هدف و نیز بافت موقعیت و محیط کنش مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۹۱). به همین سبب، باستانی پاریزی معتقد است که؛

«کنشگران شاخص تاریخ اصرار دارند کارهایی را انجام دهند که دیگران از انجام آن عاجزند؛ این کار می‌تواند ساخت مجسمه‌ای در حدفاصل یونان و یکی از جزایر همسایه باشد که

کشتی‌ها از زیر دو پای آن عبور کنند؛ و گاه شلاق زدن خشایار شاه بر دریای بسفر، و یا ساخت دیوار شگفت‌انگیز چین، و یا پیاده‌روی شاه‌عباس از اصفهان تا مشهد، و یا به توپ بستن ابرها توسط نادرشاه در بیابان عرب‌آباد طبس باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱ الف: ۲۲۹-۲۳۱). حتی برای او، اقدام اردشیر بابکان به‌عنوان پیشگام در تنظیم برنامه خانواده و فرزندآوری، در حکم اموری است که از افراد شاخص در تاریخ ایران برآمده است؛ «چه طبیعت در هر چه مقصد باشد، در فرزندآوری چنین نیست؛ به همین سبب بود که اردشیر، توالد زیاد را ناپسند می‌شمرد و این کار را نشانه سفلگی می‌دانست» (همان: ۳۶۱).

هرچند رفتارهایی که از سوی کنشگران تاریخی صورت گرفته، تابعی از امیال و گرایش‌های آنان به برجستگی و شاخصیت و اشتها بوده است، اما در حقیقت، می‌توان نشانی از این معنا را در رفتار آنها یافت که به زعم خودشان، برای ایجاد زندگی بهتر بوده است؛ به همین جهت، گاه در انجام کنش‌های خود، لجاجت‌های سرسختانه‌ای نشان می‌داده‌اند که شاید همیشه خردمندانه نبوده است (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۲۵). نمونه آن را می‌توان در تلاش نیروهای مؤثر در فرهنگ‌ها، در ایجاد دوگانه‌ی خودی و ناخودی یافت که در اشکال مختلف مدنی - بربر یونانی، ایرانی - انیرانی پارسی، اکدین - جو دین زرتشتی و اهل اختصاص - غیر اختصاص صفوی نمایان است (باستانی پاریزی، ۱۳۷۹: ۳۹).

این کنشگران که گاه در حکم قهرمانان عصر خود بودند، می‌کوشیدند تا با موانع زمانه خویش به مبارزه برخیزند و در این راستا متحمل سختی‌ها و مرارت‌های زیادی شوند تا مردم را به تبعیت از اراده خود وادار سازند. البته کامیابی آنها زمانی چهره می‌نمود که کنش‌ها و تصمیماتی که اتخاذ می‌کردند، با ضرورت‌های تاریخی هماهنگ و منطبق باشد (کافی، ۱۳۹۳: ۴۶). البته از این دقیقه نباید غفلت ورزید که کنش‌های انسانی در گذشته‌ی تاریخی، متأثر از علل و اقتضائات مختلف بوده است که همیشه نمی‌توان به قطع درباره آنها داوری کرد؛ چه، برخی از کنش‌ها اگر تابع عوامل ذهنی و روانی باشند، امکان کشف آنها اگر محال نباشد، دست‌کم بسیار دشوار است؛ زیرا این‌گونه عوامل را نمی‌توان مشاهده کرد و موردسنجش قرارداد. در این شرایط، آنچه می‌ماند، باورهای مشترکی است که غالباً بین همه یا بیشتر مورخان در مورد این یا آن رویداد وجود دارد و فرض می‌شود که می‌تواند مبنای استدلال قرار گیرد. برای مثال، مشکل مطالعه عوامل روانی - ذهنی کنش‌های انسانی، جایی برجسته‌تر می‌شود که در آن، اکثر کنشگران، از دلایل کنش‌های خود چندان آگاه نباشند و یا مورخان، نشانه‌ای از آگاهی آنان نسبت به عوامل برانگیزاننده کنش‌هایشان در اختیار نداشته باشند (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۵۱). این‌گونه

کنش‌ها، محتاج به چیزی است که ماکس وبر از آن به «درک تفسیری کنش اجتماعی» یاد می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۹۱).

از آنجا که انسان محور جامعه و تاریخ به شمار می‌آید و حیات اجتماعی او در بستر زمان، موضوع علم تاریخ را تشکیل می‌دهد (حضرتی، ۱۳۸۱: ۲۱)، شناخت کنش‌های او از آن جهت برای مورخ حائز اهمیت است که می‌خواهد بداند هر یک از این کنش‌ها در پاسخ به کدام نیازها و ضرورت‌ها به انجام رسیده است. چه، تغییر اجتماعی در حیات بشر، یا مقاومت در برابر تغییر را می‌توان نتیجه مستقیم تصمیمات اتخاذشده افرادی شمرد که مناصب مهم و سرنوشت‌سازی را در اختیار داشته‌اند. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی وجود تنسر، به‌عنوان یک ایدئولوگ، در دربار ساسانیان را ضرورتی برای تحکیم پایه‌های سلطنت، بر اساس یک فلسفه دینی و اجتماعی می‌داند و مأموریت او را توجیه و تنظیم فکری سیاست دینی آل ساسان به شمار می‌آورد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۱/۶۱۰) و وجود وزیران کاردان در کنار پادشاهان ایران را در حکم ضرورتی می‌داند که دستگاه سلطنت به رأی مستشاری آنها نیاز داشت. به همین خاطر، او می‌گوید که «اگر روزی پادشاهان سر از خاک بردارند، انصاف خواهند داد که توفیق آنها محصول مشاورت و مفاوضت با وزیران صاحب‌نظر خود بوده است» (همان، ۱۳۷۱ ج: ۲/۶۵۰-۶۵۲). اینان اگرچه شریک السلطنه پادشاهان نبوده‌اند، اما درک سلاطین برای مشورت با این افراد، نشانه آن است که «مردان بزرگ، اطرافیان بزرگ‌تر از خود داشته‌اند» (همان: ۲/۶۵۵). به گفته ماکس وبر، این افراد، در حکم نخبگان تکنوکرات منتسب به ساخت رسمی یا اداری بوده‌اند که به دلیل برخورداری از صلاحیت‌ها و قابلیت‌های فردی و نیز «اقتدار عقلایی- قانونی» می‌توانستند منشأ اثر باشند (روشه، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

از منظر باستانی پاریزی، کنشگران تاریخ را نباید محدود به نخبگان قدرت و سیاست دانست. چه علاوه بر اینان، کنشگران دیگری هم در حیات اجتماعی انسان در گذشته تاریخی حضور داشته‌اند که می‌توان آنها را در زمره نخبگان و کنشگران فرهنگی به شمار آورد. اینان که در برابر اهل سیف، به اهل قلم نام بردار شده‌اند، سهم و نقش ویژه‌ای در پیشبرد امور فکری و معنوی جامعه بر عهده داشته‌اند. با عنایت به همین معناست که او، نقش این افراد را به‌عنوان کنشگر تاریخی از نظر به دور نمی‌دارد و معتقد است که چون حیات بشر از روندی استکمالی برخوردار هست و بشریت من حیث المجموع به سوی کمال به پیش می‌رود، لاجرم کسانی باید باشند که عامل و حامل

تکامل باشند؛ و هیچ‌کس جز اهل فرهنگ و معارف، نمی‌تواند حامل این امر خدایی باشد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۵۶؛ همو، ۱۳۶۹ الف: ۹۳-۹۴). اینان گرچه ممکن است از قدرت سیاسی بهره‌مند نباشند، اما در میان عناصر معنوی و ایدئولوژیک، از نوآورترین و مترقی‌ترین نخبگان حیات اجتماعی بشر محسوب می‌شوند (روشه، ۱۳۷۹: ۱۲۴) و کنش آنها در عرصه فرهنگ، بی‌تردید، بخشی از کنش‌های انسانی است که موضوع علم تاریخ شمرده شده است (کافی، ۱۳۹۹: ۳۳).

برخلاف کارلایل که تاریخ را عرصه ظهور قهرمانان و مردان بزرگ می‌شمرد و آنها را مأموران الهی برای هدایت و نجات بشر می‌دانست و وظیفه عامه مردم را پیروی از آنها می‌شمرد (ادواردز، ۱۳۷۵: ۱۶۵) و از این طریق می‌کوشید تا نشان دهد که تاریخ، تنها در بردارنده احوال قهرمانان است و بس (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۰۷)؛ باستانی پاریزی بر این باور است که هر چند ظهور قهرمانان در ایام فترت به استمرار حیات تاریخی مردم ایران کمک کرده است اما هرگز نباید فراموش کرد که همیشه مردم ایران‌زمین، یکی را از حمایت خود محروم ساخته و دیگری را یاری کرده و بر سرکار آورده‌اند. لذا فراموش کردن حق و نقش مردم در این مواقع، از اشتباهات تاریخی است (باستانی پاریزی، ۱۳۹۲: ۶۲۰). او حتی با مبالغه‌آمیز خواندن نظریه کارلایل در خصوص نقش قهرمانان در تاریخ، تصریح می‌کند که اگر سهم تأثیر عوامل محیطی در تکوین حوادث تاریخی از نظر به دور نداریم، بی‌تردید سهم قهرمانان در تاریخ، فروتر از آن چیزی خواهد بود که کارلایل بدان باور داشت (همو، ۱۳۵۷: ۶۴۹). به همین سبب، باستانی هم‌صدا با کسانی که قهرمانان را متأثر از مقتضیات عصر خود می‌دانند و سرّ تحرک آنان را ناشی از تأثیر متقابل کنشگر و جامعه می‌شمارند (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۰۸)، بر این باور است که کنشگران، محصول زمان خویش‌اند؛ یعنی محیط و آداب و رسوم و احوال تاریخی در یک زمان و مکان خاص بر آنها به‌عنوان ضلع سوم تاریخ اثر می‌گذارند و آنها را به فعل و یا ترک فعل وادار می‌کنند. کنش آنها که در فعل یا ترک فعل تجلی می‌کنند، به نوبه خود می‌تواند بر شرایط اجتماعی اثرگذار شوند و به این ترتیب رابطه‌ای از تأثیر و تأثر متقابل را در پیش چشم تاریخ‌پژوهان به نمایش گذارد (فیضی، ۱۳۹۴: ۳۹۵-۳۹۶).

در اندیشه تاریخی باستانی پاریزی، نگاه لاهوتی و مابعدالطبیعه‌گرایی هرگز جا را بر انسان به‌مثابه کنشگر تاریخی تنگ نمی‌کند. از آنجا که او مورخی دیندار به شمار می‌آید

و به مهندسی خلقت از سوی خداوند باور دارد، لذا دست خداوند را در ورای همه امور این عالم می‌بیند و از او به‌مثابه مدبر الامور غفلت نمی‌ورزد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۷: ۳۷). کنشگران تاریخی به زعم او در گستره‌ای از سنت‌هایی که خداوند در هندسه این جهان به کار گرفته است، ایفای نقش می‌کنند و این همان است که او از آن به نظام علت و معلول یاد می‌کند (همو، ۱۳۷۱: ب: ۵۸۷). این سخن مؤید این معناست که او در عین اذعان به پذیرش نظام علیت، معتقد است که کنش کنشگران را در پرتو همین نظام باید مورد فهم قرارداد. به همین سبب او معتقد است که اراده انسان آن‌گاه که وفق نظام علیت و سنت‌های الهی حاکم بر هستی به کار گرفته شود، می‌تواند منشأ اثر و تغییر در زیست جهان بشری گردد و آدمیزاد به‌عنوان کنشگر تاریخی، می‌تواند با کشش و کوشش خود بر تنگناها فائق آید و سیطره خود را بر طبیعت که معنای محصل تمدن است، به ظهور برساند (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۶). مسبوق به همین معناست که او شخصیت و نبوغ ذاتی کنشگران تاریخی را در کنار موقعیت محیطی و عوامل اجتماعی می‌نشانند و شهرت و کامیابی آنان را در پیوند میان این دو عامل مورد شناسایی قرار می‌دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۵۳: ۲۸). حتی در نگاه تقدیرگرایانه او، انسان کنشگر، موجودی مسلوب الاراده نیست. بلکه او با اراده‌ی خدادادی خود در تعیین سرنوشت خویش دخالت دارد و زیست جهان خود را در پرتو اراده مختارانه خویش رتق وفتق می‌کند. این سخن، مفید این معناست که کنشگران همیشه در ساختار عمل می‌کنند و با آن رابطه‌ای دوسویه دارند؛ یعنی هم از ساختار اجتماعی تأثیر می‌پذیرند و هم بر آن اثر می‌گذارند و تقدیمی اگر در میان این دو وجود داشته باشد از نوع تقدم معرفت‌شناختی (اپیستمولوژیک) است و نشان می‌دهد که شناخت یکی متوقف بر شناخت دیگری است (سروش، ۱۳۷۶: ۷۷).

باستانی پاریزی قائل به تاریخ مذکر نیست. از این رو، در پرداختن به کنشگران تاریخی، از صنوف مختلف، که عمدتاً به جنس مذکر تعلق دارند، هرگز نقش زنان را از یاد نمی‌برد و از تأثیر مستقیم و غیرمستقیم آنان در رویدادهای تاریخی غافل نمی‌ماند و خاطر نشان می‌سازد که زنان با اینکه نیمی از جمعیت ایران را تشکیل داده‌اند، به‌عنوان یک عامل کارساز در مقاطعی از تاریخ ایران، علاوه بر پرورش مردان تاریخ‌ساز، خود نیز به استمرار هویت تاریخی مردم ایران زمین کمک کرده‌اند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ ب: ۳۶۰). او علاوه بر توجهی که به نقش زنان کرمانی در سخت‌ترین اوضاع اقتصادی عالم در خلال جنگ جهانی دوم، در راستای تربیت فرزندان و ایجاد امید به زندگی نشان می‌دهد (همو،

۱۳۹۳: ۳۱۶) و با یادکرد از زنانی نظیر مادر حسنک وزیر، همسران سقراط، طبری، فردوسی، شیخ ابوالحسن خرقانی، ناصر خسرو، شیخ مرتضی انصاری، دکتر قاسم غنی و دکتر عباس زریاب خویی که با فداکاری‌های خود به شوهرانشان در ایفای نقش فرهنگی کمک کردند (همو، ۱۳۸۲ الف: ۱۷۴-۱۷۸ و ۲۰۳-۲۰۷؛ همو، ۱۳۹۵: ۱۶۸؛ همو، ۱۳۶۹ الف: ۶۲؛ همو، ۱۳۶۹ ب: ۱۶۳)، نیم‌نگاهی نیز به ادوار پیش از اسلام دارد که دختر نعمان بن منذر چگونه با رد درخواست خسرو پرویز برای همسری، خشم او را برانگیخت و زمینه زوال فرمانروایی آل منذر را در حیره فراهم کرد و با این کار، جنوب غربی ایران را سال‌ها بعد، در هجوم عرب‌ها به قادسیه، خالی از سد دفاعی نمود (همو، ۱۳۹۴: ۱۸۹-۱۹۱). همچنین، با تأمل در نقش آذرمیدخت، در حسادت و رقابتی که میان سیاوش رازی و فرخ هرمزد ایجاد شده بود، باستانی پاریزی، انگشت اتهام را متوجه آذرمیدخت می‌کند و می‌گوید «گر سیاست غلط او به کشته شدن فرخ هرمزد نمی‌انجامید، رستم - فرزند وی - که سپهسالار خراسان بود، به جای محاصره مدائن و انتقام از قاتل پدر، می‌توانست با سربازان تحت امر سیاوش رازی به مقابله با سپاه عرب بپردازد و نتیجه جنگ را به گونه‌ای دیگر رقم بزند (همان: ۲۰۱-۲۰۵).

باستانی پاریزی با دقت و حساسیت خاصی که او را شایسته اتصاف به «کاوشگر نکته سنج تاریخ» کرده است (ر.ک. کیهان فرهنگی، ۱۳۶۶، شماره ۴۶، ص ۱-۱۱)، در توجه به کنشگران تاریخ، از پرداختن به آنهایی که در تاریخ نقش آفرین بوده اما کمتر به چشم آمده‌اند و یا مورخان از فرط توجه به رجال و کنشگران سیاسی، آنها را در کانون توجه خود قرار نداده‌اند، باز نمی‌ماند و از اهتمام آنها در ساخت و رونق تمدن بشری یاد می‌کند. او می‌گوید که:

«ما در تاریخ، مهندسان بسیاری داریم که کل تمدن مادی و فرهنگی چند هزارساله عالم به دست و همت آنها طراحی و ساخته شده است؛ اما در هیچ جا نامی از آنها در میان نیست؛ حتی نمی‌دانیم که بسیاری از برج‌ها و بناها به دست کدام معمار و مهندس طراحی و ساخته شده است» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۸۱).

در مقاطع حساسی از تاریخ بشر، کم نبوده‌اند افراد و کنشگرانی که در سایه خطرپذیری، و با تصمیم و کنشی که می‌توانست همه هستی آنها را به باد فنا دهد، ملتی را از رنج رفتارها و سوء مدیریت فرمانروایان مستبد نجات داده‌اند. باستانی پاریزی، این افراد را در زمره کنشگران خادم و فداکاری می‌نشانند که رنج خود و راحت مردم طلبیدند

و دست به اقدامی شگفت و رهایی‌بخش زدند. او در همین راستا، ضمن ستایش از اقدام آن شصت‌نفری که کاغذی را امضا کردند تا نادرشاه افشار را شبانه به قتل برسانند، می‌گوید که «تصمیم و کنش این سربازان گمنام در انجام این کار خطیر، در حکم خدمت بزرگی به ملت ایران بود که توانست مردم را از مخمصه دیوانگی‌های آخر عمر این زمامدار نجات دهد» (همو، ۱۳۷۸: ج: ۳۳۹-۳۴۰).

۳. مکان

از منظر باستانی پاریزی، مکان در حکم سازه‌ای است که ضلعی از اضلاع سه‌گانه تاریخ را رقم می‌زند (همو، ۱۳۸۰: ۱۳۷). او در پرداختن به مکان، با جغرافی‌دانان همسویی و هم‌رأیی نشان می‌دهد و آن را بستری برای وقوع رویدادها می‌شمارد و از پردازش‌های فلسفی در این خصوص اجتناب می‌ورزد. تنها در یک موضع است که به فیلسوفان نزدیک می‌شود و مکان را در زمره «اعیان ثابته» به شمار می‌آورد که «اگر آدمی زاد پای بر آن نمی‌گذاشت با عدم فاصله زیادی نداشت» (همو، ۱۳۶۲: ۲۲). از این منظر، هویت مکان در پیوند با انسان معنا می‌یابد و حتی اشتهار آن در تاریخ، به سبب نسبتی است که با کنشگران برقرار می‌کند. چه، به باور باستانی، مکان در تاریخ، تابع انسان است؛ و شهرتی که - فی المثل - مکانی به نام قادسیه از آن در تاریخ برخوردار شده است، باید در پیوند آن با آدمیزادگان و کنشگرانی چون رستم فرخ‌زاد و سعد بن ابی وقاص و هزاران موجود دیگر که در خاک آن خفته‌اند، باز جست (همان: ۲۱).

از آنجا که هیچ حادثه‌ای در خلأ رخ نمی‌دهد و همواره برای تحقق، محتاج به ظرف لازم خود هست، برای باستانی پاریزی، مکان، همان محیط جغرافیایی است که در حکم ظرفی برای مظروف حوادث عمل می‌کند. این مکان هر قدر که ناشناخته بماند، به همان میزان، آدمی مقهور شرایط آن خواهد شد و چاره‌ای جز تن دادن به ناملایمات و دشواری‌های آن نخواهد داشت؛ اما به هر میزان که آدمی با شناخت محیط جغرافیایی بتواند با آن وارد تعامل شود، از قدرت تصرف و بهره‌وری بیشتری برخوردار خواهد شد.

آنچه نگاه باستانی پاریزی را به مقوله مکان (جغرافیا)، تمایزی خاص می‌بخشد، این است که از منظر او، میان جغرافیا و فرهنگ، رابطه عمیق و وثیقی برقرار است. به باور او، انسان خود را متعلق به سرزمینی می‌داند که در آن رشد یافته و بدان تعلق پیدا کرده است. انسان‌ها در شرایط فرهنگی خاص و تحت تأثیر عوامل جغرافیایی و سرزمینی، هویت می‌یابند و از دیگران متمایز می‌شوند. از این رو، شناخت جغرافیا، در

شناخت فرهنگ ساکنان آن مدخلیت اساسی دارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۵۸). در این میان، جغرافیای فرهنگی که شاخه‌ای از جغرافیای انسانی به شمار می‌آید، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت نظام فرهنگی و الگوهای رفتاری آدمیان و کنشگران باشد و امکان تبیین همگونی‌ها و ناهمگونی‌های فرهنگی ناشی از محیط را فراهم سازد. بوم‌شناسی فرهنگی نیز به یاری او خواهد شتافت تا با مطالعه اثرات محیط بر فرهنگ و نیز تأثیر انسان از طریق فرهنگ بر اکوسیستم، رابطه متقابل فرهنگ و محیط طبیعی را مورد شناسایی قرار دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۷).

اگرچه فضل تقدم از آن داری بود که در آغاز نیمه دوم سده بیستم میلادی از نقش محیط جغرافیایی در تاریخ سخن گفت و کوشید تا مکان را به عرصه شناخت بکشاند (بیکر، ۱۳۹۲: ۶۲)، اما به اقتضای او، باستانی پاریزی نیز با عنایت به همزاد بودن جغرافیا و تاریخ (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۳۱۸)، از لزوم شناخت محیط جغرافیایی سخن به میان آورد (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۴). چه، به باور او، ضرورت توجه به جغرافیا از آنجا ناشی می‌شود که تنها سکونتگاه‌هایی که بشر در طول تاریخ برای خود ساخته، در پیوند با محیط جغرافیایی و شرایط اقلیمی بوده است. به همین سبب، در طول تاریخ، حیات اقتصادی بشر در اشکال فلاح و تجارت، با جغرافیا و عوامل طبیعی پیوند دقیق داشته است (همو، ۱۳۹۲: ۲). به دیگر سخن، اگر وظیفه تاریخ‌پژوه، مطالعه زندگی نوع بشر در ادوار گذشته باشد، از آنجا که این زندگی بر بستری جغرافیایی قرار داشته است، لذا خواه‌ناخواه، پای جغرافیا به‌مثابه بستر رویدادهای تاریخی به میان خواهد آمد.

شناخت جغرافیا از آن جهت می‌تواند برای تاریخ‌پژوهان واجد اهمیت باشد که برخی از رفتارهای کنشگران تاریخی در سایه تأثیری که از جغرافیای زیستی خود پذیرفته‌اند، قابل فهم‌تر خواهد کرد؛ چه، فرصت‌ها و تهدیدهایی که جغرافیای طبیعی در اشکال مختلف برای کنشگران تاریخی پدید آورده، در نوع خود، زمینه‌های کامیابی و ناکامی‌های آنان را رقم زده است (Jakle, 1980: 2).

در مطالعات جغرافیایی، مفهوم مکان در هسته مرکزی تحلیل‌ها قرار دارد. تردیدی نیست که مکان‌ها - به‌مثابه ظرف حدوث حادثه - در تاریخ، اگرچه از پراکندگی و ناپیوستگی برخوردارند؛ اما بی‌تردید با مختصات و ویژگی‌های منحصر به فرد توانسته‌اند رویدادها را مقدر به اقتدار خود سازند. از این رو، برای تاریخ‌پژوه، مهم است که بداند

چگونه یک مکان جغرافیایی توانسته است کنش‌های انسانی را تحت تأثیر شرایط خود قرار دهد و در مقابل، چگونه انسان توانسته است به کمک اندیشه و ابزار، شرایط محیطی را به سود خویش تغییر دهد (همان‌جا). لذا جغرافیا با این درجه از اهمیتی که در حیات انسان دارد، نمی‌تواند مورد غفلت و بی‌مهری اهل تاریخ قرار گیرد. چه، تاریخ‌پژوه برای شناخت انسان و کنش‌های او ناگزیر از شناخت جغرافیایی است که آدمی در آن زیسته و اعمال و رفتار خود را در قالب شرایط و مقتضیات آن سامان داده است. تاریخ بشر گواه آن است که کامیابی‌ها و ناکامی‌های افراد، جوامع و گروه‌های اجتماعی تا حد زیادی متأثر از شرایطی بوده است که محیط جغرافیایی در اشکالی از فرصت و تهدید برای آنان فراهم می‌کرده است. بی‌جهت نیست که باستانی پاریزی هم‌صدا با ابن خلدون، خاطر نشان می‌سازد که سخن گفتن در باب تاریخ، بی‌آنکه پای جغرافیا به میان آورده شود امری ناتمام خواهد بود (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱ الف: ۱۴۳).

تاریخ‌پژوه برای شناخت، توصیف و تبیین رویدادهای گذشته، افزون بر داده‌های تاریخی، به درکی از فضای وقوع رویدادها نیازمند است که در حکم ظرفی برای مظهر حادثه عمل کرده است. این مهم، تنها در سایه التفات به مکان جغرافیایی حاصل خواهد شد (Carr, 2001: 156). این امر، گویای آن است که هرگونه تلاش برای شناخت، توصیف و تبیین کنش‌های تاریخی، محتاج به درک محیطی است که بستر فضای فیزیکی و جغرافیایی حوادث را رقم زده است. مسبوق به همین معناست که باستانی پاریزی، حوادث تاریخی را متأثر از عوارض طبیعی / جغرافیایی می‌داند و لزوم شناخت جغرافیا را برای هر تاریخ‌پژوه، مقدم بر شناخت رویداد می‌شمارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۱۰؛ همو، ۱۳۷۱ الف: ۳۵-۳۶). به همین سبب، او در مطالعات تاریخی، از وضعیت و موقعیت جغرافیایی و نسبت آن با زندگی مردم غافل نمی‌ماند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۰). مراد از موقعیت جغرافیایی، محل قرار گرفتن یک واحد جغرافیایی نسبت به دیگر واحدهاست؛ اما وضعیت جغرافیایی، ناظر به کمیت و کیفیت پدیده‌های جغرافیایی نظیر کوه، دره، رود و ناهمواری‌ها در یک واحد مکانی است (علیچانی، مهدی و شرفی، محبوبه، ۱۳۹۹: ۲۱۹) که هر دوی این‌ها در وقوع واقعه نقش دارند. از باب نمونه، در مناطقی که رودخانه‌های بزرگ و چراگاه‌های وسیع وجود داشته، کشاورزی و دامداری از رونق خاصی برخوردار بوده است. در مناطق ساحلی نیز که مردم به اقتضای محیط به ماهیگیری و دریانوردی روی می‌آورده‌اند، زندگی و فرهنگ، متناسب با همان محیط پدید می‌آمده است (خیراندیش، ۱۳۸۳: ۲۲).

ارتباط رویداد تاریخی با مکان و محل وقوع آن، از مقوله‌ای به نام جغرافیای ناحیه‌ای شروع می‌شود که در حقیقت، جغرافیای تاریخی زاینده همین ارتباط است (ودیدی، ۱۳۴۸: ۱۹۹). به باور باستانی پاریزی، شناخت راه‌های تجاری، کانون‌های ثروت، رویدادهای سیاسی و اختلافات مرزی در مطالعات تاریخی چنان است که همیشه بستر مکانی و جغرافیایی خود را می‌جوید (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱ الف: ۴۵-۴۶؛ همو، ۱۳۶۷: ۳۵۱-۳۵۲) و شناخت این بسترهاست که تاریخ‌پژوه را از مانع‌ها و رادع‌ها باخبر خواهد کرد. به همین سبب، او جای پای حوادث تاریخی را در جغرافیا می‌جوید و معتقد است که «در طول تاریخ، طبیعت، کم‌وبیش، سد راه پیشرفت فاتحان و جهان‌طلبان بوده است. بسا سرما که سپاه‌هایانی مثل سپاه خوارزمشاهیان را در اسدآباد از پا انداخت و بسا گرما و تشنگی که سربازان کمبوجیه و اسکندر را در زیر ریگ‌های آمون و جیرفت و گذر روزها دفن کرد و بسا سیلاب‌ها که لشکرها را برد و آذوقه‌ها را نابود کرد و پایگاه‌های نظامی را زیر و زبر نمود (همو، ۱۳۷۱ الف: ۳۳۴)

غفلت از جغرافیا، تنها به معنی نادیده گرفتن یک مکان نیست، بلکه بی‌توجهی به زیست جهان فرهنگی افراد و گروه‌هایی است که در آن محیط می‌زیسته‌اند و از منظر بوم‌شناختی و انسان‌شناختی، خالق و پاسدار ارزش‌هایی بوده‌اند که با محیط جغرافیایی‌شان پیوند وثیق داشته است (Williams, 1994: 5). از این رو، توجه به جغرافیای انسانی و طبیعی به‌مثابه عناصر مقوم فرهنگ و تمدن، می‌تواند یاریگر مورخ در شناخت این دو باشد. بی‌جهت نیست که هم‌صدا با جغرافیدانانی که بر شناخت انواع راه‌های خشکی، آبی و هوایی در پیوند میان جوامع و تمدن‌های بشری تأکید می‌کنند (ایست، ۱۳۹۲: ۷۹-۸۰)، باستانی پاریزی از ضرورت شناخت راه‌های بیابانی و کویری ایران در پیوند این سرزمین با مراکز تمدنی هم‌جوار سخن می‌گوید (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۷) تا پای جغرافیا را به عرصه مطالعات تاریخی باز کند. او می‌گوید که «راه‌های کویری در ایران، نه‌تنها مناطق دوردست را به یکدیگر متصل نموده است، بلکه با اشتراک‌گذاری فرهنگ در میان مردم یزد، کاشان، سبزوار، نیشابور، طبس، سیستان، کهنوج، بم، کرمان و بافت، آنان را دوستدار و عاشق یکدیگر ساخته است» (همو، ۱۳۶۷: ۳۴۲ - ۳۴۳).

باستانی عمیقاً بر این باور است که از شناخت رودخانه‌ها، جنگل‌ها، دشت‌ها، راه‌ها، کوه‌ها، دریاها، روستاها و شهرها که همگی از مظاهر و جلوه‌های جغرافیایی می‌باشند و

با تاریخ حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بشر پیوند تنگاتنگ دارند، نباید غفلت کرد. چه، مختصات و شرایط جغرافیایی هر یک از این پدیده‌ها در کیفیت وقوع رویدادهای تاریخی نقش اساسی دارد. به همین خاطر، او با استعانت از جغرافیا در مطالعات تاریخی، غافلانه از کنار بیابان‌ها، کویرها و روستاها نمی‌گذرد و می‌کوشد تاریخ را در بستر جغرافیا مورد شناسایی قرار دهد (همو، ۱۳۷۱: ۸/۱-۹). چه، باور او بر این است که صورت‌بندی روشن از حیات تاریخی انسان بدون ملاحظه عوامل و پدیده‌های جغرافیایی اساساً میسر و ممکن نیست (همو، ۱۳۷۱ الف: ۴۶-۴۵).

اهمیت مکان در چشم باستانی پاریزی چنان است که به‌صراحت می‌گوید: «تاریخ هیچ قوم یا ملتی را نمی‌توان چیزی خارج از محیط زندگی آنها دانست و اگر آن را وجودی مجرد و در عالمی دیگر فرض کنیم، اشتباه بزرگی کرده‌ایم» (همو، ۱۳۹۰: ۳۵۰). ادعای او مقوم این فرض است که رقم خوردن تاریخ هر قومی به دست مردمی است که از مختصات و شرایط محیطی خود تأثیر پذیرفته‌اند (آبادیان، ۱۳۹۴: ۳۳۷). به نظرمی‌رسد که باستانی در این رأی، تا حدودی به آنالیستی چون فردیناندو برودل اقبال نشان داده است که تاریخ را متأثر از جغرافیا می‌شمرد و حتی به رویکردهای جبرگرایانه محیطی در تاریخ باور داشت (Brudel, 1949: 78). خط فارقی که باستانی میان خود و برودل در نسبت با جبر محیطی و جغرافیایی ترسیم کرده، این است که یکسره بر این عامل در مطالعات تاریخی تأکید نمی‌کند و از تأثیر عوامل دیگر غافل نمی‌ماند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۵۷).

با همه ضرورتی که باستانی پاریزی برای التفات به جغرافیا در مطالعات تاریخی قائل است، از این دقیقه فرو نمی‌ماند که عنایت به جغرافیا نباید به پذیرش تام و تمام آراء محیط‌گرایان بیانجامد. چه، محیط‌گرایان بر این باورند که تمدن‌ها زاینده محیط جغرافیایی خود می‌باشند؛ یعنی، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، تعیین‌کننده افکار و رفتار ساکنان خود هست (Mises, 1957: 324). این همان ادعایی است که برودل در «جغرافیای جهان مدیترانه» بدان باور داشت و دترمینیسم را عاملی اساسی در تاریخ می‌شمرد (Brudel, 1949: 211). نکته غیرقابل دفاعی که در این ادعا نهفته، این است که جغرافیا به‌عنوان یک عامل فعال، و اراده و کنش انسانی به‌عنوان یک عامل منفعل لحاظ شده است. درحالی‌که محیط جغرافیایی تنها یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده موقعیتی است که آدمی پس از تولد در آن قرار می‌گیرد و با به‌کارگیری توان فکری و جسمی خود می‌کوشد تا شرایط را به سود خود تعدیل کند و از رنج و دشواری‌هایی که زیست‌بوم

جغرافیایی بر او تحمیل می‌کند، بکاهد. در حقیقت، شرایط جغرافیایی می‌تواند در حکم محرکی باشد که آدمی را به تلاش در جهت پیشرفت و بهره‌برداری از محیط وادار می‌سازد. (باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۵۷). باستانی، گویا در این موضع با آنالیست دیگری به نام لوسین فور همدلی بیشتری نشان می‌دهد که معتقد بود «آدمی در انطباق با محیط جغرافیایی، همواره ممکن‌ها را فراروی دارد، نه ضرورت‌ها را» (پیران، ۱۳۷۲: ۱۹). فور حتی در خصوص مسئله تأثیر متقابل میان دنیای اجتماعی و فیزیکی، اولویت را به سلطه دنیای اجتماعی بر دنیای فیزیکی می‌داد (بلک و مک راید، ۱۳۹۰: ۹۰) و از این طریق بر نقش عامل انسانی در برخورد با محیط جغرافیایی تأکید می‌ورزید.

درست است که محیط جغرافیایی تنگناها، دشواری‌ها و اقتضائات خاص خود را بر ساکنان تحمیل می‌کند؛ اما این موارد، گاه برای انسان به‌مثابه محرکی است تا به مدد عقل و جسم بتواند با واکنش درخور، شرایط را به سود خود تغییر دهد. یعنی شیوه‌هایی که او از حیث اخلاقی، اجتماعی و فنی برای سازگاری خود با محیط برمی‌گیرد، در حقیقت، زاینده افکار او در واکنش به عوامل زیست‌محیطی خارجی است (Mises, 1957: 325). چنین کنش‌هایی در واقع، واکنش‌های آگاهانه به محرک‌های طبیعی است که در آن زیست‌بوم دیده می‌شود. به همین سبب است که نوع واکنش‌های انسان به شرایط جغرافیایی و زیست‌محیطی در تمدن‌های مختلف از تفاوت‌های چشمگیری برخوردار است. از همین روست که ادوات ماهیگیران ساحل‌نشین با ابزار شکار مردمان کوه‌نشین همیشه متفاوت بوده است. البته شرایط محیطی چنان نیست که همیشه در واکنش‌هایی که برمی‌انگیزاند، تنها یک راه در فراروی کنشگران بگشاید. در شرایط جغرافیایی و محیطی، گاه روش‌های مختلف قابل تصور است که به‌کارگیری یکی از آنها در مقام عمل، بستگی تام و تمام به خواست و اراده کنشگران دارد.

اگرچه باستانی به‌صراحت گفته است که «نطفه تاریخ در جغرافیا بسته می‌شود» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۸: ۲۱۰) اما این ادعای او را نباید قرینه‌ای دال بر همدلی با جبرگرایان پنداشت. چه، جبرگرایان همواره تاریخ را معلول جغرافیا می‌شمارند (شکوئی، ۱۳۶۴: ۱۴۱-۱۴۲) اما باستانی پاریزی بر این عقیده است که در دل جغرافیای طبیعی، جغرافیای انسانی وجود دارد که آدمیزاد به‌عنوان کنشگر تاریخی، می‌تواند سایر عوامل جغرافیایی را شناسایی کند و با کشش و کوشش خود بر تنگناهای ناشی از جغرافیای طبیعی فائق

آید (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ الف: ۱۴۸-۱۴۹) و این، همان است که می‌توان از آن به سیطره انسان بر طبیعت که معنای محصل تمدن است، یاد کرد.

با اینکه باستانی در موضعی دیگر آشکارا اظهار نموده است که «سرنوشت تاریخ را جغرافیا تعیین می‌کند» (همو، ۱۳۷۸ الف: ۱۳۶)، اما نقشی که وی برای کنشگر انسانی در پیوند با زمان و مکان قائل است، و این امر برای او در حکم فلسفه تاریخی است که بر بنیاد آن می‌کوشد تا امر واقع را در پیوند با این سه عنصر مورد مطالعه و مذاقه قرار دهد (Matthee, 2015: 36)، تصور هم‌نوایی او با محیط گرایان و جبراندیشان را منتفی می‌سازد (باستانی پاریزی، ۱۳۷۸ الف: ۱۴۸-۱۴۹). تنها خطایی که از حیث روش‌شناختی و منطق کاربردی در این ادعا متصور است، مغالطه کنه و وجه هست که حسب آن، وجهی از پدیده با تمامیت آن برابر انگاشته شده است (سروش، ۱۳۷۰: ۱۳). حصر تعیین سرنوشت تاریخ به دست جغرافیا، از مصادیق بارز مغالطه کنه و وجه است که اجتناب از آن، شرط عقلانیت روشی در تاریخ‌پژوهشی شمرده شده است (الابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۵).

ضرورت توجه به جغرافیا در مطالعات تاریخی چنان است که اگر مورخی بخواهد به زمینه‌های رویش فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بنگرد، نمی‌تواند جغرافیا را به‌مثابه یک عامل تأثیرگذار نادیده بگیرد؛ چراکه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، در خاستگاه خود، از چهره قومی و منطقه‌ای برخوردارند (کافی، ۱۳۹۳: ۳۷۲). علاقه جغرافیدان تاریخی به مطالعه نحوه سکونت انسان بر روی یک واحد جغرافیایی، لاجرم توجه او را به عناصر حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیباشناختی جلب خواهد کرد و این امر، او را به درک جامعی از موضوع شناخت خود- فرهنگ و تمدن- رهنمون خواهد کرد (Guelk, 1997: 229) در تلاش برای شناخت این موارد، تاریخ‌پژوه می‌کوشد تا آنها را در بافت تاریخی‌شان مورد مطالعه قرار دهد و سپس، تفسیری از ابتکار و خلاقیت انسان در زیست جهان فیزیکی‌اش به دست دهد.

برای باستانی پاریزی واحد مطالعه تمدن، جغرافیایی است که از آن به روستا تعبیر می‌کند. تمدن‌های جهان اگر بر مبنای نظریه غذایی مطالعه و تفسیر شوند، خواه تمدن برنج باشند، خواه تمدن گندم، و یا تمدن ذرت؛ خاستگاه آنها روستاست (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). تزی که او در حماسه کویر طرح می‌کند و می‌کوشد تا شواهدی برای آن جستجو نماید، «مسئله اهمیت روستا و نقش آن در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران» است (همو، ۱۳۷۱ ب: ۱۳/۱). از منظر او، روستاها در ایران، نه‌تنها خاستگاه تمدن

بوده‌اند، که رجال تصمیم‌ساز سیاست و فرهنگ و اقتصاد و مدنیت را در دل خود پرورده‌اند و به پایتخت گسیل داشته‌اند (همان: ۱۶-۱۸).

گرچه او با نظریه جغرافیایی تمدن همدلی دارد و نقش عوامل جغرافیایی در ایجاد تفاوت و تنوع فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد و در نتیجه، شناخت کلیت فرهنگ را بدون شناخت محیط امکان‌ناپذیر می‌داند؛ اما هیچ‌گاه بسان محیط گرایان بر عامل صرف جغرافیا و محیط، بدون ملاحظه عامل انسانی، در ظهور و شکوفایی تمدن تکیه نمی‌کند. چه، انسان نه تنها موجود منفعلی نیست، بلکه در شرایط مختلف، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهد؛ از این رو، محیط جغرافیایی باید در حکم یک عامل، در کنار سایر عوامل دخیل در تکامل اجتماعی و تاریخی، مورد توجه قرار داد (حمید، ۱۳۵۲: ۱۰).

۴. زمان

مقوله زمان از عمده‌ترین موضوعاتی است که از دیرباز مورد توجه فیلسوفان و مورخان بوده است. ادبیاتی که پیرامون «زمان فلسفی» و «زمان تاریخی» پدید آمده است، محصول تأملات اندیشه‌ورزانی است که دیگران را از درآمیختن این دو مفهوم بر حذر داشته‌اند (Starr, 1966: 29). مطالعات تاریخی، بیش از سایر مطالعات انسانی با نیاز به درک زمان روبه‌رو است. این نیاز، عمدتاً از آنجا ناشی می‌شود که تاریخ‌پژوه برای مطالعه سیر وقوع رویدادها و نیز ترتیب و توالی آن‌ها ناگزیر از شناخت زمان است. چه، رویدادها اگر در پیوند با زمان مورد شناسایی قرار نگیرند، طبعاً از تحلیل تاریخی می‌گریزند (Hall, 1980: 113). یاسپرس پا را از این فراتر نهاده و مدعی شده است که بدون شناخت زمان، امکان شناخت تاریخ وجود ندارد؛ زیرا آنچه را که ما تاریخ می‌نامیم، چیزی است که در مکان و زمان خاص خود رخ داده است (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۳۲۲).

باستانی پاریزی، زمان را یکی از اضلاع سه‌گانه مثلث تاریخ می‌داند که در پیوند با مکان و کنشگران، به تاریخ هویت می‌بخشد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۰: ۱۳۷). او در نگاه به زمان تاریخی می‌کوشد تا پیوستگی و تداوم آن را - در عین اعتقاد به تحول - از نظر به دور ندارد. استمرار زمان در نزد وی، در اتصال گذشته و حال و آینده معنا می‌یابد. به همین سبب، معتقد است که «نخستین شرط تحقیق در این امر» این است که «بدانیم حادثه تاریخی در چه برهه‌ای از زمان و چه گوشه‌ای از مکان قرار دارد، و رشته‌هایی که آن را و قهرمانان را به گذشته پیوند می‌دهد، کدام است و مهم‌تر از آن، حوادث و اتفاقاتی که در

آینده بدان پیوسته تواند بود، کدام می‌تواند باشد» (همو، ۱۳۶۳: ۵). او در این تعبیر، مرزهای گذشته، حال و آینده را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ زیرا به باور وی، تاریخ امری نیست که صرفاً مربوط به گذشته باشد؛ چون تاریخ، امری است که ریشه حیات کنونی بشر و امکانات در دسترس بالفعل ما را نشان می‌دهد و افق امکانی آینده را هم به نمایش می‌گذارد (آبادیان، ۱۳۹۴: ۳۴۵-۳۴۶).

زمان تاریخی پیوند ناگسستنی با مکان و کنشگران دارد. در حقیقت، بعد زمان همواره بخشی از درک جغرافیایی و انسان‌شناختی بوده است. چه، ما برای شناخت گذشته، حال و آینده، محتاج به شناخت مکان و انسانیم؛ زیرا گذشته، یعنی گذشته انسان و مکان؛ همچنان که حال و آینده نیز، یعنی حال و آینده‌ی انسان و مکان. از این رو، مطالعه فرایندهای اجتماعی در حیات انسان، از گذشته تا امروز، به‌منظور درک ماهیت و میزان تغییری که در عرصه معیشت و معرفت او رخ داده است، بدون ملاحظه عنصر زمان، امری ناممکن خواهد بود (Lawton, 1998: 20). تنها در سایه توجه به زمان است که می‌توان به منطق تحولات، پویایی و فترتی که در ساحت معیشت و معرفت انسان دیروز پدید آمده است، دست‌یافت (Roy, 1987: 56).

مورخان همیشه در تلاش بوده‌اند تا چارچوب زمانی موضوعی که بدان اشتغال دارند، برای خود روشن سازند. این کار، آنها را یاری خواهد کرد تا مقتضیات زمان را در تحولات آن مقطع تاریخی دریابند و به کمک آن به داوری‌های خردپسندی دست بزنند. از این منظر، زمان یکی از جذاب‌ترین ابعاد چشم‌انداز تاریخی است که سرعت و جهت تحولات محیط و جوامع انسانی را می‌توان از روی آن شناسایی کرد (Starr, 1966: 32).

باستانی پاریزی برای نشان دادن پیوستگی میان سه عنصر زمان، مکان و کنشگران، می‌کوشد تا در قالب سه واژه «هزارستان»، «حصیرستان» و «حضورستان» - که سه کتاب خود را با همین عناوین نام‌گذاری کرده است - دیدگاه خود را مفهوم‌سازی کند. اهتمام او در هزارستان بر این است تا مفهومی از زمان را به دست دهد که از بینش فلسفی او مایه می‌گیرد. در این مفهوم، زمان عبارت است از «پیوستگی و پی‌درپی بودن لحظات، که البته خودشان در حرکت و گذار نیستند ولی چون ماده از یک حوزه زمانی به حوزه زمانی دیگر نقل مکان می‌کند، این تصور پیش می‌آید که زمان در گذر است؛ درحالی‌که این اشیاء و مواد هستند که از یک هسته زمانی به هسته زمانی دیگر نقل مکان می‌کنند و این امر که یک نوع حرکت انتقالی است، در واقع، اساس تحولات تاریخ

عالم به شمار می‌رود» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲ ب: ۱۰) و اگر آدمیان نتوانند این حرکت را دریابند، هرگز گذر زمان را درک نخواهند کرد (ارسطو، ۱۳۶۳:۱۵۸). در هستی‌شناسی باستانی پاریزی، تاریخ از روند استکمالی برخوردار است و بشر رو به سوی کمال دارد (رنجبر، ۱۳۹۵:۴۲) این اندیشه، برخاسته از بینش خطی در فلسفه تاریخ است که برخلاف بینش دوری و چرخشی، به ترقی و تکامل راه می‌دهد (رضوی، ۱۳۹۴:۳۹). در این بینش، زمان، فرع بر حرکت است و آن‌گونه که ارسطو - و به تبع او سهروردی - می‌گفت: «زمان مقدار و مقیاس حرکت است که از هویتی پیوسته و مستمر برخوردار هست» (ارسطو، ۱۳۷۸:۱۹۲؛ سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۷۹/۲). از این رو، باستانی پاریزی برخلاف فوکو که قائل به عدم استمرار در تاریخ بود (نوذری ۱۳۷۹:۴۵۷؛ مرادخانی، ۱۳۹۳:۱۴۸)، بر این باور است که گذشته و حال و آینده را در پیوند با یکدیگر، بر روی خط پیوسته زمان باید دید (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۵).

از دیدگاه باستانی پاریزی، وقوع رویدادهای تاریخی منوط به رسیدن زمان آنهاست. از این رو، «هیچ واقعه‌ای حادث نخواهد شد، مگر این‌که زمان وقوع آن رسیده باشد؛ درست مثل زمان زایمان، ... یک حادثه تاریخی هم تا زمان آن فرانسیده باشد، صورت وقوع به خود نخواهد گرفت» (همو، ۱۳۸۲ ب: ۱). این سخن، متکی به یک قاعده فلسفی است که می‌گوید: «کل حادث مسبوق بماده و مدت» (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۴۱). به کارگیری واژه زایمان از سوی او برای تبیین حدوث حوادث، از منظر دیگر، مفید این معناست که انباشتگی شرایط لازم برای تحقق حوادث از شکل کمی، و حدوث شرایط جدیدی که محصول دگرگونی احوال است، به شکل کیفی رخ خواهد داد (آبادیان ۱۳۹۴: ۳۴۸).

با اینکه مطالعات تاریخی از عمده‌ترین دل‌مشغولی‌های باستانی پاریزی است و او به‌مثابه یک تاریخ‌پروژه می‌کوشد تا تفسیری تاریخی از رویدادها را به دست دهد، اما رگه‌هایی از اندیشه فلسفی در کار او می‌توان یافت که در حکم فلسفه تاریخ، برای وی منظری را فراهم کرده است تا در پرتو آن زمان تاریخی را به عرصه شناخت بکشاند. برای او «تصور وجود و اندازه زمان، تنها در ذهن آدمیان میسر است. موجودات عالم نیز از آن وقت که پا به دایره هستی نهادند، با زمان پیوند خوردند؛ یعنی در حیطه و اندازه‌گیری ذهن بشر درآمدند» (باستانی پاریزی ۱۳۶۲: ۲۱). این سخن که نشان از حضور اندیشه فلسفی در نزد باستانی پاریزی هست، مؤید به تائیدات نظری برخی از فیلسوفان و متکلمان است. کانت، زمان را یک شهود پیشینی می‌دانست (هارتناک ۱۳۷۸: ۲۲) و آگوستین قدیس نیز بر این باور

بود که زمان را باید در ذهن جست، زیرا زمان، همان امتداد ذهن است (آگوستین، ۱۳۸۰: ۳۸۱).

زمان از کیفیتی بنیادی در امور انسانی برخوردار است که با ابزارهای مکانیکی نظیر ساعت و کروномتر در خدمت انسان قرار گرفته است تا آدمی بتواند اوقات زندگی خود را با آن تنظیم کند. اما مورخان هرگاه که در خصوص موضوعات زمانی وارد بحث می‌شوند، همه‌اها تمام آنها مصروف تعیین زمان دقیق وقوع یک رویداد خواهد شد. باستانی پاریزی با تفتن به همین معناست که می‌گوید:

«بعد زمان متکی به اعداد و ارقام است و از بعدهای مهمی است که نمی‌توان آن را شوخی پنداشت. یعنی می‌شود محل وقوع یک حادثه را یک فرسخ این طرف‌تر یا آن طرف‌تر بیان کرد. مثلاً گفت که جنگ نادر و اشرف افغان حدود مورچه‌خورت اصفهان روی داده است ... ولی نمی‌شود گفت که مثلاً فردوسی در سال چهارصد و خرده‌ای فوت کرده است» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۴۸).

آدمیان بسان ماهیانی که در آب غوطه‌ورند، در درون زمان زندگی می‌کنند و هرگز نمی‌توان زندگی آنها را بدون زمان تصور کرد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۹۴). آنها برای سنجش زمان از کرونولوژی بهره می‌گیرند که در آن، هر رویدادی از جایگاه ویژه برخوردار است و در پرتو آن، امکان آشفتگی زمان (آناکرونیزم) منتفی خواهد بود تا روابط معنادار میان وقایع بر روی زنجیره زمان قابل فهم گرد (kracauer, 1966: 66). از این رو، تقویم که بارزترین نمونه تجلی کرونولوژیک زمان هست، برای باستانی پاریزی از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌گوید «اگر مبنای صحیحی نتوان برای تقویم یافت که سال‌شمار درستی را از روی آن به دست دهد، اصل تقویم تاریخی مخدوش خواهد شد» (باستانی پاریزی، ۱۳۴۹: ۱۵۳) و زمان پریشی رخ خواهد داد. کم‌ترین انتظار از کرونولوژی و تقویم این است که هم ترتیب و تقدم و تأخر را بر زنجیره زمان نشان دهد (هایدگر، ۱۳۸۶: ۴۶) و هم امکان دوره بندی تاریخی را برای مورخان فراهم سازد (Wilschut, 2010: 10).

زمان تاریخی اگرچه از زمان طبیعی برمی‌خیزد اما قابل تحویل به آن نیست (Zammito, 2004: 125). یکی از بارزترین وجوه کارکرد زمان تاریخی از منظر باستانی پاریزی، پیوند دادن تاریخ به ابدیت است. «تاریخ این فضیلت را دارد که انسان و مکان را به کمک زمان به ابدیت پیوند دهد و با این پیوند، خود را جاودانه سازد، چه حرکت ماده فناپذیر در عرصه تاریخ است که با استحاله راز انگیز می‌تواند فناپذیر و جاودانه گردد» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۳۳؛ همو، ۱۳۶۲: ۲۷).

آنچه عنصر زمان را در مطالعات تاریخی برای باستانی پاریزی از خاص بودگی شایانی برخوردار می‌کند، این است که تنها با دخالت همین عنصر است که تاریخ از اسطوره جدا می‌شود (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۳۳۵). چه، اسطوره‌ها گرچه از مکان و کنشگران خاص خود برخوردارند، اما در حقیقت، فاقد زمان - در مفهوم تاریخی آن - می‌باشند؛ زمان آنها را باید زمان ازلی یا آغازین نامید که معیاری برای سنجش و شمارش آنها در دست نیست (ارشاد، ۱۳۹۰: ۲۳). مسبوق به همین معناست که باستانی معتقد است که «هر چه به گذشته‌های دورتر برویم، به قلمرو افسانه‌ها و اسطوره‌ها نزدیک‌تر خواهیم شد و رویدادها صورت اساطیری خواهند یافت و راه را بر حقیقت تاریخی خواهند بست (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۳۳۶-۳۳۵). در اینجا، زمان است که مرز تاریخ و اسطوره را تشکیل می‌دهد. یعنی هر چه به گذشته‌های دور برگردیم و از محدوده زمان تاریخی خارج شویم، به تبع، رویدادها نیز به ساحت اسطوره‌ای پس رانده خواهند شد. به همین سبب، شرط تحقیق علمی در تاریخ، جدا کردن رویدادهای زمان‌دار از وقایع و حوادث بی‌زمان است تا از این طریق بتوان میان تاریخ و اسطوره ایجاد تمایز کرد (همان، ۳۴۴).

۵. نتیجه

آنچه از نگاه باستانی پاریزی به مقوله «عناصر سه‌گانه تاریخ» مستفاد می‌شود، این است که او از دو رویکرد متفاوت در نگرش خود به این موضوع بهره برده است. در رویکرد نخست که از منظر فلسفی می‌توان آن را رویکردی هستی‌شناسانه نامید، همه‌اهتمام او مصروف شناخت اضلاع همبسته زمان، مکان و کنشگران در صورت‌بندی هندسه‌ی وجودی تاریخ می‌شود. او در این رویکرد، می‌کوشد تا ماهیت هر یک از این اضلاع سه‌گانه را به تفاریق مورد شناسایی قرار دهد و از نقش ویژه آنها در تکوین حادثه پرده بردارد. رأی نهایی او در این مقام، تفضیل عنصر کنشگر بر دو عنصر زمان و مکان است که در نگرش هستی‌شناسانه تاریخی خود برای آنها وجودی تبعی قائل است. چه، این دو بدون حضور کنشگران هرگز نمی‌توانند پا به عرصه وجودی تاریخ بگذارند. در رویکرد دوم که از نظرگاه فلسفی می‌توان آن را رویکردی معرفت‌شناسانه قلمداد کرد، تلاش او بر این است تا نشان دهد که مطالعات تاریخی تا چه میزان از درک تاریخ‌پژوه از سازه‌های بنیادین تاریخ تأثیر می‌پذیرد. رأی نهایی او در این مقام، این است که تاریخ‌پژوه اگر نتواند مقتضیات زمان و مکان را مورد شناسایی قرار دهد، هرگز نمی‌تواند به درک درستی از ماهیت رفتار کنشگران نائل آید. چه، زمان و مکان از منظر او، مخزنی از معنا به شمار می‌آیند که می‌توانند افق‌های روشنی را در فهم رفتار کنشگران بگشایند

و درک رویدادهای هم‌زمان را که غالباً از تقارن ذاتی برخوردار نیستند اما در پیوند با یکدیگر می‌توانند موجب پیدایش یک فرایند تاریخی شوند، آسان سازند.

منابع

- آگوستین، سنت، *اعترافات*، ترجمه سایه میثمی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰.
- ادواردز، پل، *فلسفه تاریخ*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.
- ارسطو، *طبیعیات*، ترجمه مهدی فرشاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- _____، *سماع طبیعی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۲.
- _____، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- الابراهیمی، یاسمین حاتم بدید، *قراءه فی معرفه التاریخ*، مشهد، مرنديز، ۱۳۹۳.
- ارشاد، محمدرضا، *گستره اسطوره*، تهران، هرمس، ۱۳۹۰.
- ایست، گوردون، *تاریخ در بستر جغرافیا*، ترجمه حسین حاتمی نژاد و حمیدرضا پیغمبری، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۴.
- آبادیان، حسین، «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری باستانی پاریزی»، *ایران نامه*، سال ۳۰، شماره ۳، ۳۳۰-۳۵۰، ۱۳۹۴.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *گنجعلی خان و خیرات او*، کرمان، اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.
- _____، *کوچه هفت پیچ*، تهران، نگاه، ۱۳۶۳.
- _____، *حضورستان*، تهران، ارغوان، ۱۳۶۹ الف.
- _____، *سنگ هفت‌قلم*، تهران، علم، ۱۳۶۹ ب.
- _____، *حصیرستان*، تهران، علم، ۱۳۸۲ الف.
- _____، *هزارستان*، تهران، علم، ۱۳۸۲ ب.
- _____، *ماه و خورشید و فلک*، قم، خرم، ۱۳۷۱ الف.
- _____، *حماسه کویر*، قم، خرم، ۱۳۷۱ ب.
- _____، *حماسه کویر*، قم، خرم، ۱۳۷۱ ج.
- _____، «راهی به دل خوارزم»، *آشنا*، شماره ۷، ۵۴-۵۹، ۱۳۷۱ د.
- _____، *خود مشیت و مالی*، تهران، نامک، ۱۳۷۸ الف.
- _____، *شمعی در طوفان*، تهران، نامک، ۱۳۷۸ ب.
- _____، *محبوب سیاه و طوطی سبز*، تهران، پیمان، ۱۳۷۸ ج.
- _____، *کاسه کوزه تمدن*، تهران، علم، ۱۳۸۰.
- _____، *چهل چراغ*، تهران، علم، ۱۳۸۸.
- _____، *گذار زن از گذار تاریخ*، تهران، علم، ۱۳۹۴.
- _____، *گرگ بالان دیده*، تهران، علم، ۱۳۹۳.
- _____، *نوح هزار طوفان*، تهران، علم، ۱۳۹۵.
- _____، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، علم، ۱۳۹۲.
- _____، *نون جو و دوغ گوه*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- _____، *کاسه کوزه تمدن*، تهران، علم، ۱۳۸۰.
- _____، *زیر این هفت آسمان*، تهران، علم، ۱۳۹۰.

- _____، فرمانفرمای عالم، تهران، علم، ۱۳۸۵.
- _____، در شهر نی سواران، تهران، علم، ۱۳۸۷.
- _____، درخت جواهر، تهران، بهنام، ۱۳۷۹.
- _____، از سیر تا پیاز، تهران، علم، ۱۳۶۷.
- _____، «عوامل مؤثر در تاریخ»، مجله گوهر، شماره ۶۹ - ۷۰ - ۶۶۴-۶۷۱، ۱۳۵۷.
- بلک، جرمی و مک رایلد، دونالد، مطالعه تاریخ، ترجمه محمدتقی ایمان پور، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰.
- بیکر، الن اچ، جغرافیا و تاریخ، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۲.
- تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۰.
- پیران، پرویز، مقدمه بر کتاب سرمایه‌داری و حیات مادی برودل، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.
- حضرتی، حسن، تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، تهران، نقش جهان، ۱۳۸۱.
- حمید، حمید، علم تحولات جامعه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- خیراندیش، عبدالرسول، تاریخ جهان، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۳.
- رضایی، زهره؛ اله یاری، فریدون؛ جعفری، علی‌اکبر، «نگاهی تحلیلی به جایگاه مخاطب عام در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال بیست و هشتم، شماره ۶۱، ۲۲-۶۱، ۸۳-۱۳۹۷.
- رضوی، ابوالفضل، فلسفه تاریخ، تهران، پیام نور، ۱۳۹۴.
- رنجبر، محمدعلی، «پارادایم شناسی تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۸، شماره ۱، ۳۷-۵۶، ۱۳۹۵.
- روش، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- سروش، عبدالکریم، تفرج صنع، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- _____، درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح هنری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۳.
- شکوئی، حسین، فلسفه جغرافیا، تهران، گیتاشناسی، ۱۳۶۴.
- علیجان، مهدی؛ شرفی، محبوبه، «مقایسه تحلیلی جغرافی نگاری ابن خردادبه و اصطخری»، فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال سی‌ام، شماره ۲۵، ۲۱۵-۲۴۱، ۱۳۹۹.
- فیضی، کریم، باستانی پاریزی و هزاران سال انسان، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴.
- کافی، مجید، فلسفه تحلیلی تاریخ، تهران، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۹.
- _____، فلسفه نظری تاریخ، تهران، حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
- محمدپور، احمد، تاریخ به روایت فلسفه، قم، لوگوس، ۱۳۹۶.
- مرادخانی، علی، پایان تاریخ در نظر فلاسفه مدرن و پست‌مدرن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۲.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، شماره ۱۰، تهران، صدرا، ۱۳۷۶.
- مکالا، سی، بی، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
- نوذری، حسینعلی، فلسفه تاریخ، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

- ودیعی، کاظم، «رابطه جغرافیا با تاریخ»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، شماره ۱۹، ۲۰۰۱-۱۹۱، ۱۳۴۸.
- هارتناک، یوستوس، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، هرمس، ۱۳۸۷.
- هایدگر، مارتین، *مفهوم زمان و چند اثر دیگر*، ترجمه علی عبداللهی، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.
- یاسپرس، کارل، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- Braudel, Fernand, *La mediterranee et le mohde mediterraneen a l.époque Philip II*, Paris, 1949.
- Carr, David, "Place and Time: On the Interplay of Historical Points of View", *History and Theory*, Vol.40, No.4, 153-167, 2001.
- Guelk, Leonard, "The Relation between Geograpy and History Reconsidered", *History and Theory*, Vol.36, No.2, 216-234, 1997.
- Hall, John, "The Time of History and the History of the Times", *History and Theory*, Vol.19, No.2, 113-131, 1980.
- Jakle, John, "Historical Geography: Focus on the Geographic Past and Historical Place", *Environmental Review*, Vol.4, No.2, 2-5, 1980.
- Kracauer, Siegfried, "Time and History", *History and Theory*, Vol.6, Beiheft 6, 65-78, 1966.
- Lawton, R., "Space, Place and Time", *Geography*, Vol.63, 193-207, 1983.
- Matthee, Rudi, "Mohammad Ebrahim Bastani Parizi: Historian of Iran", *Perspectives on History, The Newsmagazine of The American Historical Association*, Vol.53, Issue 4, 36, 2015.
- Mises, Ludwig, *Theory and History*, New Haven, Yale University Press, 1957.
- Roy, William, "Time, Place and People in History as Sociology", *Social science history*, Vol.11, No.1, 35-62, 1987.
- Starr, Chester, "Historical and Philosophical Time", *History and Theory*, Vol.6, Beiheft 3, 24-35, 1966.
- Williams, Micheal, "The Relation of Environmental History and Historical Geograpy", *Historical Geography*, Vol.20, Issue 1, 3-21, 1992.
- Wilschut, Arie, "Time in Teaching and Learning History", *Paper presented at the 21st International Congress of Historical Sciences*, Amsterdam, August 25th, 1-24, 2010.
- Zammito, John, "Koselleck's Philosophy of Historical Times and the Practice of History", *History and Theory*, Vol.43, 124-135, 2004.